

«بسم نام خالق آرامش»

نام کتاب: تنجیس پرہیاہو

نام نویسندہ: بہو میل ہرہال

نام مترجم: \_\_\_\_\_

تعداد صفحات: ۴ صفحہ

تاریخ انتشار: \_\_\_\_\_



کافیٹیو بوکلی

CaffeineBookly.com



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

## تنهایی پر هیاهو

### نوشته: بهومیل هرابال

پیش از این می‌دانستم و بعد از خواندن رمان "تنهایی پر هیاهو" نوشته‌ی "بهومیل هرابال" یقین کردم که گاهی اتفاق خاصی در بین قشر کتاب‌خوان ایرانی رخ می‌دهد؛ این اتفاق چنین است: کتابی چاپ می‌شود و عده‌ای در همان اوایل ورودش به بازار کتاب آن‌را می‌خوانند و نظرشان درباره‌ی آن مثبت است؛ این عده چون احتمال آن‌ها را شناخته شده‌ای هستند (و نه لزومن منتقد حرفه‌ای) و تریبون‌هایی که در اختیار دارند بعضی تاثیرگذار است، نظراتشان پذیرفته می‌شود (به‌خصوص توسط قشر کتاب‌خوان حرفه‌ای اما نه صاحب‌نظر)؛ از این پس است که "به‌به" و "چه‌چه"‌ها آغاز می‌شود و گاه حتی آدم‌های حرفه‌ای را به دام خود می‌کشد و نام آن کتاب را بر سر زبان‌ها می‌اندازد. در چنین شرایطی، انتقاد از آن کتاب خاص، حکم "اعتراف به نادانی" را پیدا می‌کند و تعریف‌های آن‌چنانی و "شاهکار" خواندن کتاب، صحنه بر سلیقه و دانش کتاب‌خوانی فردی که آن‌را ستوده می‌گذارد.

"تنهایی پر هیاهو" به عقیده‌ی من از این دست کتاب‌هاست که "هیاهویی بر سر هیچ" برانگیخته است. نمی‌خواهم به کل منکر ارزش‌های ادبی این کتاب شوم اما به عقیده‌ام تعاریفی که طی این مدت از کتاب کرده‌اند و باعث شده کتاب در مدت کمی به سه چاپ برسد، اندکی اغراق‌شده و دور از واقعیت است.

در همه‌ی نقدهایی که موافقان نوشته‌اند در مدح "بهومیل هرابال" و نمایانند قدرت نویسندگی او به این جمله‌ی "میلان کوندرا" (دیگر نویسنده‌ی چک که در ایران شهرتی به کمال دارد) استناد شده است: "هرابال، به یقین بزرگ‌ترین نویسنده‌ی امروز چک است؛ غافل از این که در داستان‌نویس بودن خود "میلان کوندرا" حرف و حدیث بسیار است و آثارش بیش از آن که "رمان فلسفی" باشند، "فلسفه‌ی رمانی" (!) هستند و آن‌چه "کوندرا" گفته هم "وحی منزل" (!) نیست. (کاش فرصت شود رمان عظیم "شوایک، سرباز پاک‌دل" نوشته‌ی دیگر نویسنده‌ی هم‌وطن هرابال، "یاروسلاو هاشک" را معرفی کنم و قدرت قلم او را با قدرت قلم "بهومیل هرابال" - لاقلاً در همین کتاب "تنهایی پر هیاهو" - بسنجم). پیش از مطالعه‌ی کتاب در چند جا خوانده بودم که ترجمه‌ی "پرویز دوائی" از کتاب بسیار خوب و بی‌نقص است [میترا الیاتی این ترجمه را "بسیار روان" می‌داند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

(+)، حسن محمودی آنرا می‌ستاید (+)، حسین پاکدل از ترجمه‌ی کتاب به ذوق می‌آید (+) و در نظر کتاب‌خوان دیگری هم، این ترجمه دقیق و زیبا می‌نماید (+)

واقعن نمی‌دانم چه باید بگویم چون ترجمه‌ی "پرویز دوائی" از "تنهایی پر هیاهو"، ترجمه‌ای به غایت بد است! و احتمالن چون خود "دوایی" شخص شناخته‌شده‌ای است (با نقدهای بی‌نظیر سینمایی‌اش در سال‌های پیش از انقلاب ۵۷ و چند اثر داستانی‌اش)، این نظرات ملهم از سابقه‌ی قلم‌زنی اوست و نه کیفیت ترجمه؛ درست است که ما زبان چک را (دوائی این کتاب را از این زبان به فارسی ترجمه کرده)، بلد نیستیم اما فارسی که می‌دانیم! در کتاب بسیارند جمله‌هایی که برای فهمیدن معنایشان باید چند بار آن‌ها را از ابتدا تا انتها خواند و این البته نه تراوشات قلم نویسنده که شیرین‌کاری مترجم است. معادل‌یابی‌های دوایی، ضعیف است و در بسیاری موارد از شکل قدیم کلمات (که احتمالن متعلق به سی سال پیش که دوائی ایران را ترک کرده و در پراگ اقامت گزیده، هستند) استفاده شده است و در برخی موارد هم عبارتی به اشتباه معادل‌سازی شده یا معادلی برای آن یافت نشده. بحث درباره‌ی ترجمه‌ی دوائی، مجال مفصل جداگانه‌ای می‌طلبد اما برای مثال چند نمونه می‌آورم: به جای واژه‌ی مصطلح "ترازو" از "قیان" استفاده شده، "جرتقیل" به صورت "جرائقال" ترجمه شده که دومی بیش از آن که بر وسیله‌ی خاص که با آن اجسام سنگین را می‌کشند دلالت کند، اصطلاحن به علم "جرائقال" (معادل مکانیک امروزی) گفته می‌شود؛ مترجم نتوانسته معادل مناسبی برای "ناکی واکی" (نوعی بی‌سیم) پیدا کند و آن‌را به همان شکل "ناکی واکی" نقل کرده است؛ "بی‌قابلیت" به جای واژه‌ی روان "بی‌عرضه" به کار برده شده و بسیار مواردی از این دست.... بگذریم... داستان "تنهایی پر هیاهو" درباره‌ی مردی است به نام "هانتا" که سی و پنج سال است کار او خمیرکردن کتاب و کاغذ باطله است. او هنگام خمیرکردن کتاب‌ها به جستجوی کتاب‌هایی خواندنی که گاه در بین کاغذباطله‌ها یافت می‌شوند می‌پردازد و آن‌ها را برمی‌دارد و می‌خواند و خودش مدعی است "طی این سی و پنج سال آن‌چنان خود را با کلمات عجین کرده‌ام که به هیئت دانشنامه‌هایی درآمده‌ام که طی این سال‌ها سه تُنی از آن‌ها را خمیر کرده‌ام". باقی کتاب روایت "هانتا" از زندگی یکنواختش است که به کار در زیرزمین نمور و متعفن و خواب شبانه‌اش در خانه خلاصه می‌شود. در چند فلش‌بک هم با روایتی از دو عشق سابق او مواجه می‌شویم: یکی دختری به نام "مانچا" و دیگری دختری کولی به نام "ایلکونا".

اوج داستان جایی است که هانتا پس از سی و پنج سال کار با دستگاه "پرس" اش درمی‌یابد دستگاه تازه‌ای آمده که کار "بیست تا پرس" مشابه پرس او را انجام می‌دهد و این کشف او هم‌زمان است با اخراجش از کار؛ هانتا پیوسته آجو می‌نوشد و حواسش



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

این‌ور و آن‌ور چرخ می‌خورد و بازده کاری‌اش بسیار پایین است. این است که اخراج می‌شود و دو کارگر از قماش همان‌ها که در پرس بزرگ کار می‌کرده‌اند، به‌جای او گماشته می‌شوند. "هانتا" نمی‌تواند خود را از کابوس جدایی از پرس‌اش برهاند، پس عاقبت در همان پرس می‌خوابد و دکمه‌ی مخصوص آن‌را می‌زند و بین کتاب‌ها و با خاطره‌ی دختر کولی که حالا بعد از مدت‌ها به‌یاد آورده اسمش "ایلکونا" بوده، تبدیل به یکی از همان "عدل"‌هایی می‌شود که طی این سال‌ها تعداد خارج از شماری از آن‌ها را درست کرده است.

بزرگ‌ترین مشکل من با "تنهایی پر هیاهو"، باورناپذیر بودن برخی رویدادهای اصلی کتاب (که به عدول از ژانر و به تبع آن ضعف داستان می‌انجامد) و نیز حتی خود شخصیت "هانتا" است. شاید دلیلی که من به موجب آن "هانتا" را باور نمی‌کنم دلیلی منطقی به‌نظر نرسد و نتوانم در اصول داستان‌نویسی قراردادی دال بر ناپذیرفته‌بودن چنین شخصیتی بیابم، اما با این حال از طرح آن ابائی ندارم. من نمی‌توانم بپذیرم شخصی مثل هانتا که این چنین مدعی دانش‌آموختگی و فرهیختگی است و مدام با کتاب سر و کار دارد و به‌هر مناسبت جمله‌ای از "کانت" و "لاوتسه" و "کامو" و "سارتر" و بسیاری بزرگان دیگر نقل می‌کند، از حمام رفتن گریزان و در میان تعفن و موش و خون و تو سری هم‌چون یک فرد عامی به کار و زندگی مشغول باشد یا در هنگام نوشیدن شیر، قورباغه‌ی جسته در آن‌را نیز به‌دهان بکشد و هم‌چنین است بسیاری دیگر از رفتارهای "هانتا" که با "دانشنامه" بودنی که ادعایش را دارد در تضاد است.

چندمورد هم از رویدادهایی که به‌عقیده‌ام ضعف طرح داستان هستند نمونه می‌آورم. به‌خاطر بیاورید "مانچا" و رابطه‌اش با هانتا را؛ "مانچا" در هنگام رقص با هانتا "از اعتراف عاشقانه‌ی او"، معده‌اش آشوب می‌شود (شگفتا!) و به توالی می‌رود، غافل از آن که "دنباله‌ی روبان‌هایش در لگن توالی آویخته و به کثافت آغشته شده!" بعد با همان وضع می‌آید و نه خودش و نه هانتا از این امر با خبر نمی‌شوند (اما دیگران می‌شوند) و در جایی دیگر هم روی چوب اسکی‌اش مدفوع می‌کند و به میان جمع می‌آید بدون آن که خودش خبردار شود! یا به یاد بیاورید استاد زیبایی‌شناسی‌ای را که بارها سراغ "هانتا" می‌آید و هر بار نمی‌تواند او و رئیسش را از هم تشخیص دهد! توجه کنید که "هانتا" چگونه از عادتش در خوابیدن به‌صورت نشسته بر چارپایه سخن می‌گوید و در هر دو باری که شاهد خواب او هستیم، به بستر می‌رود و بر تختش می‌خسبد!

مهم‌تر از همه‌ی این‌ها جنبه‌های فراواقعی داستان را به‌خاطر آوردید که در داستانی رئالیستی مثل "تنهایی پر هیاهو" توی ذوق می‌زند؛ مثلن نحوه‌ی ساخته‌شدن خانه‌ی "مانچا" در جنگل و هم‌خوابگی‌اش با ده‌ها نفر که هر یک در ازای ساخت قسمتی از



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خانه با او همبستر می‌شوند بیش‌تر به افسانه‌ها می‌ماند تا پاره‌ای از یک داستان رئال؛ هم‌چنین است یافته‌شدن جوراب و صندل "هانتا" در یک بازار قدیمی که فضای داستان‌های رئالیسم جادویی را تداعی می‌کند و به‌هیچ‌عنوان قابل باور نیست. حتی دختر کولی و نحوه‌ی ورود و خروجش به و از زندگی "هانتا" بیش‌تر به شخصیتی اثیری می‌ماند تا موجودی واقعی؛ اغراق‌های "هانتا" را در توصیف خانه‌اش و تختی که دو تن کتاب بالای آن قرار داده و ممکن است با هر تکان بر سر او آوار شود چگونه می‌شود توجیه کرد؟

و مگر یک کتاب صد صفحه‌ای چقدر ظرفیت دارد که نویسنده در آن مرتکب این‌همه اشتباه شود؟ و البته نمی‌توان اشاره نکرد که "تنهایی پر هیاهو" گاه به‌شدت کسل‌کننده و یکنواخت پیش می‌رود و شاید یک‌سوم کتاب اضافی است و با حذف این یک سوم نه تنها لطمه‌ای به کتاب نمی‌خورد که ضرباهنگ داستان سریع‌تر و جنبه‌ی لذت‌بخشی آن افزون‌تر می‌شود. اگر خواستید "تنهایی پر هیاهو" را بخوانید، مقدمه‌ی "پرویز دواپی" را پس از خواندن متن کتاب مطالعه کنید تا با پیش‌فرض مثبتِ غیرواقعی به سراغ کتاب نروید که اگر حتی آن‌را پسندید با توجه به خود متن باشد و نه مقدمه‌ی تحسین‌کننده‌ی آن!



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly